



تصادف، خسارت بیمه

روایتی از آنانی که مثل آب خوردن قانون را دور می‌زنند

و منفعتی نصفه و نیمه!

■ **زینب شکوهی** **طرقی**

اکثر مواقع منافع در آن چیزی است که اتفاق می‌افتد نه آن چیزی که به زور می‌خواهیم محققش کنیم. باور کنیم در پشت پرده هر اتفاق کوچکی می‌تواند یک اتفاق بزرگ، یک آشنایی جدید و یک سوژه ناب مغفنی شده باشد. درست مثل یک تصادف که می‌تواند آغاز آشنایی شما با یکسری مشاغل جدید، اما مغفنی شهر شود آن هم از نوع کارچاق‌کنی! ماجرای تصادف من و سر و کار با بیمه از این دست اتفاقات بود که...

■ ■ ■

■ **باز باران با تصادف**

خیلی راحت اول صبح یک روز شلوغ‌تر از خراب می‌کنند. اول صبح شنبه یک هفته کاری و پرمشغله را طوری به بدترین شکل ممکن خراب می‌کنند که تا یکی ماه باید بدوی و درستش کنی! تمام زور داشتنش هم در این است که تو مقصر نیستی! اما باید ناچاراً دست به کار شوی. امروز که به لطف پاییزی شدن هوا تهران یک باران حسابی خورد درست پشت چهارراه بهشتی تقاطع وزرا یک پیکان زهوار در رفته عهد عتیق که از ظاهرش پیدا بود به زور زیر آن بدنه داغان موتور ی جایگاری کرده باشند چه برسد به کلاچ و ترمز بعد از سبز شدن چراغ نتوانست نیم‌کلاچ بگیرد و به سمت جلو حرکت کرد. ترمزش نگرفت، سر خورد و عقب عقب آمد و زد و کاپوت جلوی ماشینم را جمع کرد. راننده‌ها که همیشه اینچور و قتاها مواجیه با راننده خانم) خودشان را از هر اشتباهی میرا می‌دانند با عصبانیت پیاده شد دادی در گلو انداخت که «چرا فاصله طولی را رعایت نکردی؟ کی گفته بیای سپر به سپر بچسبونی؟ کی به تو گواهینامه داد؟». هنوز از شوک سر خوردن پیکان در نیامده بودم که دیدم راننده خط لاستیک سر خورده حق را به من داد اما می‌کشد. چند راننده که در خط کناری دیده بودند چه اتفاقی افتاده متوجه شدند که اگر ماجرا همینطور پیش برود من مقصر حادثه می‌شوم، پارک کردند تا با آمدن پلیس من حقیقت ماجرا را بگویند. خلاصه اینکه پلیس آمد و اولش اصرار داشت که من مقصر بودم! اما وقتی دو نفر مدز راننده گفتند که چه اتفاقی افتاده با دیدن خط لاستیک سر خورده حق را به من داد اما گفت برای گرفتن خسارت حتماً باید به بیمه مراجعه کنی. قرار من و راننده مقصر شد فردا صبح ساعت ۸ جلوی در بیمه.

■ **نمابندگی کجا، بیمه کجا!**

همان روز عصر به پیشنهاد یکی از دوستانم ماشین را پرده یک نمابندگی تا ببینم چقدر هزینه تعمیرش می‌شود. مسئول نمابندگی ایران خودرو با یک لیست ردیف شده از قطعات، هزینه رنگ کردن کاپوت و دستمزد نسخه یک میلیون و ۴۰۰ هزار تومانی برام پیچید و دستم داد. برای اطمینان بیشتر بعد از نمابندگی یک سر رفته تعمیرگاه یکی از دوستان. با کلی تعارف، من بمیرم و قابل تورو ننداره بالاخره گفت:«به‌خاطر گل روی حاج‌آقا و ششما من با یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان این ماشین را ردیف می‌کنم طوری‌که که هیچکس نفهمه از کجا خورده و موقع فروشم ضرر نکنی!»

فردا صبح طبق قرار رسیدیم بیمه و بر اساس عرف راننده مقصر جلوی صف قرار گرفت و من پشت عرف حدود ساعت یک بود که نوبت‌مان شد تا وارد محوطه بیمه شوم. بعد از کلسی کبی گرفتن، تحویل دادن مدارک، تشکیل پرونده و عکس گرفتن از دو خودرو بالاخره کارشناس تشریح بیمه شروع کرد برای بازدید خسارت و بر آورد هزینه اولیه.

حدود ۲۰ دقیقه کل ماشین را وارسی کرد و آخر سر هم با اخم خودکار دستش گرفت و چندجاری و کاغذی که دستش بود را تیک زد، کاغذ را دستم داد و گفت: «مقصر میتونه بره ششما هم برو پرونده رو بده ماشینت رو که در دست کردی همراه با داغی و فاکتور تشریح‌بیار برای گرفتن چک». هنوز خوشحالی‌ام از تمام شدن غائله شروع نشده بود که یکدفعه چشمم به ارزبایی کارشناس خورد و با لحن متعجبانه و صدایی نسبتاً بلند گفتم: «چی؟ یک میلیون تومان؟! آقا مگه با یک میلیون این ماشین درست میشه؟ من خودم رفته نمابندگی ایران خودرو گفتمند تقریباً باید یک میلیون و ۴۰۰ هزار تومان بدم». کارشناس که انگار

این اعتراض‌ها برایش عسادی بود اخمی کرد، صدایش را بالاتر از صدای من برد و گفت: «شما شاید بخواهی بدهی ماشینت را شرکت پورشه درست کنه بیمه ما که نباید هزینه‌ش را بپردازه.

ضمناً من درست ارزیابی کردم اون نمابندگی بوده که قیمت رو بالا گفته. نمابندگی‌ها به‌خاطر باز و بسته کردن هر بیچ دستمزد میگیرن اما بیمه ما چنین پولی نمیده». آنقدر نگران هزینه ارزیابی بودم، فراموش کردم که راننده مقصر از فرصت استفاده کرده و رفته که رفتم!

■ **ما قانون را دور می‌زنیم!**

مانده بودم مات و مبهوت با یک لیست از ارزیابی قیمت وسط حیاط بیمه که فکرم به هیچ راهی نمی‌رسید. مبلغ ارزیابی شده حتی از هزینه تعمیرگاه آشنایانم هم کمتر بود. هر چه فکر می‌کردم کمتر به نتیجه می‌رسیدم. «من میدونم باید چیکار کنی فقط یکم خرج داره» غرق در فکر بودم که شنیدن این جمله شو‌کام کرد. برگشتم جوان حدوداً ۳۰ساله‌ای را دیدم که مدعی بود راه‌حلی سراغ دار. من که مستأصل بودم به سرعت پرسیدم: چه راهی؟ جوان که انگار نه انگار قرار است با راهی خلاف مقررات نشان بدهد که قانون را دور می‌زند با آرامش کنارم تکیه زد به کاپوت و گفت: «من با کارشناس بیمه صحبت میکنم ارزیابی‌اش را درست بکنه.

خودم تعمیر کار آشنا سراغ دارم با قطعات ماشین‌های اوراقی و تصادفی ماشینت را جمع و جور کنه، نهایتاً ۵۰۰ تومان. آن هم نه اینکه ماشین را درست کنی و پولت را بگیري همین فردا میتوانی بیای چک را بگیري بعد ماشین را ببری تعمیرگاه بخوابونی!»چی؟! تصورش هم محال بود. فردا بایم و چک را بگیرم بدون درست کردن ماشین. کلافه بودم و می‌خواستم این فرصت را از دست ندم.

به‌سرعت پرسیدم: «چطور فردا می‌توانم چک رو قبل از تعمیر بگیرم؟». جوان که آن موقع فهمیدم اسمش عباس است در آرامش کامل لبخندی زد و گفت: «نه انگار این کاره نیستی. خودم ردیفش میکنم اما اگه می‌خواهی بدونی چطوری میشه ما اینچور وقتها دو راه داریم. راه اول اینکه یک ماشین هم مدل و همرنگ ماشین خودت پیدا و کرایه میکنم. پلاک ماشین تو رو می‌کنیم و روی ماشین سالم نصب میکنیم با چند داغی فرمالیته‌که از قبل توی انبار داریم‌میدیم با خودت میاری بیمه. کارشناس داغی‌ها رو وارسی نمیکنه و تحویل هم نمیگیره، تو ماشین رو نشون میدی چندتا عکس از ماشین تعمیر شده با پلاک خودت رو میگیرن پروده که تکمیل شد چک رو میگیری و میای تا بریم سر وقت ماشین. راه دوم اینکه الان بزمیم یک پول دستی میدیم تعمیر کار سپر، جلو میزیم یک پول یک ماشین دیگه روی ماشینت نصب میکنه. صبح با داغی‌های خودت میای نشون میدی و چک رو میگیری. این وسط کلاً ۵۰۰ برای تعمیر ماشینت، منم ۲۰۰ شیرینی میگیرم و بقیه پول بیمه هم که حدود ۷۰۰میشه مال خودت. حله!»

■ **کارچاق‌کن‌ها استادتر هستند**

حیرتم تمامی‌نداشت. یک روش ساده که نه تنها چیزی از پولم کم نمی‌شد بلکه ۷۰۰ تومان هم نصیب خودم می‌شد! بیمه به خیال خودش هزار و یک راه چیده



دد

حیر تم تمامی‌نداشت. یک روش ساده که نه تنها چیزی از پولم کم نمی‌شد بلکه ۷۰۰ تومان هم نصیب خودم می‌شد! بیمه به خیال خودش هزار و یک راه چیده بود تا کسی نتواند کلک بزند غافل از اینکه ذهن‌های دوزرن همیشه و تحت هر شرایطی راه‌های مخصوص به خودشان را دارند. با شرایطی که وجود داشت راه اول را انتخاب کردم

ف

مانده بودم مات و مبهوت با یک لیست ارزیابی قیمت وسط حیاط بیمه که فکرم به هیچ راهی نمی‌رسید. مبلغ ارزیابی شده حتی از هزینه تعمیرگاه آشنایانم هم کمتر بود. هر چه فکر می‌کردم کمتر به نتیجه می‌کردم
«من میدونم باید چیکار کنی فقط یکم خرج داره» غرق در فکر بودم که شنیدن این جمله شو‌کام کرد

بود تا کسی نتواند کلک بزند غافل از اینکه ذهن‌های دوزرن همیشه و تحت هر شرایطی راه‌های مخصوص به خودشان را دارند.

با شرایطی که وجود داشت راه اول را انتخاب کردم. کمتر از یک ساعت چندنفر دست به کار شدند و یک ۲۰۶ عین مدل ماشین خودم پیدا کردند و همانطور که گفته بودند پلاک‌ها را عوض کردند... خلاصه اینکه کمتر از ۲۴ ساعت یک چک یک میلیون و ۴۰۰ هزار تومانی از بیمه گرفتم. تازه وقتی مشکل حل می‌شود ذهن کنجکاو دستت به کار می‌شود و در مقابل راه‌حل‌ها به این آسانی هزار و یک سوال ردیف می‌کند و تو از روی کنجکاو مجبوری برایشان جواب پیدا کنی. عباس را گوشه‌ای از تعمیرگاه پیدا کردم و کاملاً هدفمند برای پیدا کردن جواب سؤال‌هایم سر صحبت را باز کردم. «بین من یک عالمه سوال توی ذهنم دارم می‌خوام اگر ممکنه جواب بدی چون تا به جوابشون ترسم خواب ندارم». عباس گفت: «ما اینجا هستیم تا هر کسی که بیمه حقش را نمی‌دهد نه تنها حقش را بگیریم بلکه یک پول بیشتر از حقش را هم از بیمه تیغ بزیم. ماشین شما جزو سوژه‌های معمولی ماست.

ما یک اکیب هستیم که هر روز دور و برسر بیمه،

ف

عباس را گوشه‌ای از تعمیرگاه پیدا کردم. او گفت: «ما اینجا هستیم تا هر کسی که بیمه حقش را نهمیدنه تنها حقش را بگیریم بلکه یک پول بیشتر از حقش را هم از بیمه تیغ بزیم. ماشین شما جزو سوژه‌های معمولی ماست. ما یک اکیب هستیم داخلی فراوانی به پستمون می‌خوره

ماشین‌های داخلی فراوانی به پستمون می‌خوره. آنقدر تعدادش بالاست که دیگه برای هر ماشین آپشن مخصوص به خودش رو پیشنهاد میدیم و امثال شما جزو راحت‌ترین گزینه‌هاست. ما اون چیزی که شما نمیدونید رو میدونیم همین. مثلاً من می‌توانم اگر یک آشنا داشته باشی که تخفیف بیمه‌اش رو از دست داده خیلی راحت به شما یاد بدم که چطور بدون اینکه تصادف کرده باشی بیایی اینجا و خسارت بگیري. ما یک پولی در حد دستمزد قطع و وصل قطعه‌ا از تو میگیریم قطعات سالم ماشینت رو درمیاریم و قطعات آسیب‌دیده رو نصب میکنم.

تو میری پرونده تشکیل میدی، عکس میگیری و فردا میای من قطعات ماشین خودت را دوباره نصب می‌کنم و چند قطعه داغی هم میدهم دستت میری داخل ماشین سالم را نشون میدی و چکت رو میگیری. به همین راحتی». «ماشین من با این همه ببر و بیار و هزینه اگر جزو راحت‌تر تن هاست پس سخت‌ترین گزینه چه نوع است؟». عباس که دیگر حکم کارچاقی کن را نداشت و برای من یک خبره کار بود کاملاً عادی گفت: «ها اینجا گاهی اوقات ماشین‌های خارجی داریم که خسارتشان خیلی بیشتر از چیزی است که بیمه قبول می‌کند یا بیمه مقصر قدرت پرداختش را ندارد! اما چاره‌ای ندارد. اینجاست که من به مقصر میگم ببین داداش تو که زدی ماشین آقا رو داغون کردی بیمه هم که بالاخره یک کوین از تو میگیره. پس بنار ما کاری کنیم که هم این بنده خرابه حشش برسه هم ما به نونی بخوریم. آنجاست که میگردیم با رضایت مقصر بین ماشین‌های اوراقی، چپ کرده و حتی در تعمیرگاه یک نمونه داغون‌تر از ماشین خسارت دیده پیدا میکنیم و به‌جای ماشین اصلی برای تشکیل پرونده میاوریم. البته این هم زیرکی خودش را دارد چون باید ببینی کجای ماشین مقصر به ماشین مدل بالا خرده و بگردی یک ماشین مثل ماشین خسارت دیده پیدا کنی. بعد که پیدا کردی میاری بیمه تشکیل پرونده میدی و صاحب ماشین برآورد خسارتش بیشتر از چیزی میشه که بوده و خرج تعمیر ماشینت درماید».

■ **قدیم اوضاع بهتر بوده**

عباس تازه حرف زدنش گل کرده و من نمی‌خواهم ترمز کلامش را بکشم دوست دارم از این فرصت پیش آمده برای فهمیدن هر چیزی که نمی‌دانم استفاده کنم. خودش بحث را ادامه می‌دهد و می‌گوید: «من که یاد ندارم یعنی نبودم که یادم بیاد اما بزرگ‌ترهایی که همکار مون هستند میگن قدیم خیلی اوضاع بهتر بوده، چون خبری از تخفیف‌های آنچنانی بیمه نبوده همه حاضر میشدن کمک کنند. به همین خاطر اگر موتور ی که قبلاً تصادف کرده و درست نشده بوده و با یک ماشین تصادف کرده مقصر شناخته شده فامیل بودند یک تصادف صوری ترتیب می‌دادند که موتور به ماشین بزند.

به همین راحتی ماشینتی که در تصادف قبلی مقصر بوده و خسارت نگرفته در تصادف جدید خسارت می‌گرفته و میرفته تعمیر میکرده». می‌پرسم: «حالا چرا شما چند نفری با هم کار می‌کنید؟ با هم دنبال ماشین میگردید، داغی ردیف میکنیدی...؟». عباس که از چهاردهم معلوم بود از سؤالاتم خسته است، می‌گوید: «گروهی هم امنیتش بیشتره و هوای همدگه رو داریم، هم وقتی تقسیم کار می‌کنیم کار زودتر پیش می‌رود. به‌جاش وقتی اونا به من کمک می‌کنند منم وقتی گزینه‌ای برای آنها پیش بیاد کمکشون می‌کنم تا کار زودتر تمام بشه، رفاقت یعنی همین دیگه. تازه به وقتایی‌یه راه‌هایی به ذهن بقیه میرسه که کمک میکنه یک روش بهتر رو امتحان کنیم که نتیجه بهتری هم میده. این حسن کار جمعی است».

هوا تاریک شده و من برخلاف تصور بدون هیچ دغدغ‌ای نه تنها چک بیمه را گرفتم بلکه با حساب و کتابی که کردم ۷۰۰ تومان از تفاوت چک بیمه با هزینه به جیب خودم می‌رود. در هر اتفاقی حکمتی نهفته است شده حکایت تصادف کردن ما و ماجراهایی که به چشم خودم دیدم و شنیدم.

خلاصه اینکه یک تصادف ساده باعث شد بفهمم چطور می‌شود از هزار و یک مانع قانونی که در مسیر صعب بیمه و تعیین خسارت گذاشته‌اند خیلی راحت رد شویم و حتی بیشتر از آن چیزی که انتظارش را داشتیم نصیبمان شود.

سبک اشتغال



کاسبی از نوع تلفنی –دقیقه‌ای

سهیلا با رضایت و شیطنت خاصی می‌گفت: «همین چند وقت قبل آگهی کرده بودم فروش لوازم خانه به‌دلیل خروج از کشور زیرقیمت بازار. چند روز بعد هم آگهی فروش داروهای گیاهی لاغری زده بوده که خودش معتقد بوده این آگهی تلفن خورش بیشتر بوده و پول بیشتری نصیبش کرده چون فقط ۱۰ دقیقه‌ه زمان می‌برده که تماس گیرنده از قد، وزن و توده‌های چربی بدنش بگوید و تازه ۱۰ دقیقه هم زمان می‌برده که فامیل سهیلا داروهای مورد نظر را از پشت تلفن تجویز کند». با خودم فکر کردم مگر با یک تلفن چند بار می‌شود آگهی سفارش داد؟ اگر یک تماس گیرنده شماره به چشمش آشنا بیاید و برود شکایت کند چی؟ به سهیلا گفتم: «این کار خلاف قانون است. به نظر من یک نوع دزدی است اگر کسی متوجه شماره اشتباه شود کار فامیل تان ساخته است».

سهیلا که انگار از شیطنتش بیشتر خوشش می‌آمد، خندید و گفت: «کجای قانون اصلاً به این شغل فکر کرده که بنویسند خلاف است یا قانونی؟»

ضمن مردم آنقدر درگیرودار زندگی‌شان منتظر این نسخه‌پیچی‌ها هستند، آنقدر حسرت خرید یک ویلار در محمودآباد آن هم با ۴۰۰ میلیون یا کم فریبنده می‌دهد مثل «فروش ویلای میله ۲۰۰ متری همراه با باغچه کنار دریا ساحل محمودآباد فقط ۴۰۰ میلیون تومان». به قول سهیلا باید فقط آگهی سفارش بدمه که گول‌زننده باشد و تعداد بیشتری به شماره رنگ بزند تا اطلاعات ویلای تخیلی را ببرسند. هر چه آگهی ملکی بهتر باشد تماس‌ها هم بیشتر خواهد بود. البته به قول سهیلا این فقط بخشی از مهارت این نوع کار کردن است و کلید دوم درآمد بیشتر برعهده خودم است، چون باید قدرت بیانم آنقدر خوب باشد که بتوانم تماس گیرنده را آن‌طرف خط بیشتر نگه دارم. هرچه بتوانم ذهن کنجکاو او را بیشتر تحریک کنم، او بیشتر سؤال می‌پرسد، من بیشتر صحبت می‌کنم. زمان مکالمه بیشتر طول می‌کشد و با هر دقیقه مکالمه بیشتر ۲۰ تومان بیشتر به حسابم افزوده می‌شود.

سهیلا می‌گفت همین فامیلشان ابداع‌کننده این نوع کاسبی بوده چون دیده شوهرش برای خرید این خط ۲۰۰ هزار تومان پول داده اما بلااستفاده افتاده دست به کار شده است، اما هر از چند گاهی آگهی که سفارش می‌دهد را تغییر می‌دهد تا هم از خط پولی استفاده بیشتری کند هم تنوع کاری‌اش را حفظ کند!

نگاه



کاش برای اصلاح جامعه استخدامشان کنیم

دورزن‌های علنی و عملی قانون هستند می‌تواند کلیدی‌ترین افراد برای اصلاح قوانین داخلی هر سازمان و کشور باشند. بیل گیتس جایی گفته است من اگر بخوام یک کار بزرگی را انجام بدهم کار را به افراد تنبل واگذار می‌کنم چون تنبل‌ها همیشه دنبال راهی هستند برای سریع‌تر انجام‌شدن کارها.

یکی از مدیران زن و ارشد شرکت گوگل در آخرین مصاحبه‌اش گفته است: اگر چه من رکوردار انجام بیشترین کار هستم اما به هیچ وجه خودم را برای انجام هیچ کاری اذیت نمی‌کنم. اتفاقاً من چند برابر هم استفاده می‌کنند، اینها از باگ‌های قانونی.

در سایر کشورهای جهان وقتی می‌بینند یک نفر از خللاً کسب درآمد می‌کند او را دستگیر نمی‌کنند بلکه استخدامش می‌کنند چون در صورت استفاده آنهاست که هر اداره، سازمان،

وزارتخانه یا نهاد قانونی می‌تواند به نقاط ضعفش پی‌ببرد. این عناصر فعال که کسب درآمدشان از این مسیر است می‌توانند بهترین گزینه باشند برای کسانی که به هر کس یادآوری کنند مشکل از کجاست اما در ایران نمی‌توانند بگویند چه

قدرت و قابلیت‌هایی دارند حتی نمی‌توانند از خلل‌های قانونی سخنی بگویند. من به عنوان یک جامعه‌شناس می‌گویم همین کارچاق‌کن‌ها که

■ **ربابه زینال**

سهیلا بعد از مدت‌ها زنگ زده. مطمئنم این بار هم می‌خواهد چند بار پشت سر هم برسد که کار پیدا نکردی؟ چرا؟! مگه میشه؟ یک ذره توقعت رو بیار پایین و... فکر سؤال‌پیچ کردن عصبانی‌ام می‌کند، اما با خودم می‌گویم ممکن است برایت کار پیدا کرده باشد پس جواب می‌دهم. بعد از کلی تعارف و احوال‌پرسی می‌بینم حدسم درست بوده برایم یک کار خوب پیدا کرده‌است. یک کار که در عین بیکار بودن کلی می‌توانم به قول سهیلا کاسب شوم آن هم از یک کار ساده. قرار است بروم اداره تلفن و بگویم یک خط هزینه‌ای می‌خواهم از همان خط‌های ۹۰۹...

ببر دزم، اما بعد از خرید هر کس با خط من تماس بگیرد هر دقیقه ۱۵ تا ۲۰ تومان روی قبضش می‌آید و این پول به جیب من می‌رود. حالا با این خطی که ۳۰۰ تومان خریدم و هیچ کس هم با این شرایط حاضر نمی‌شود به آن زنگ بزند چطور می‌شود کاسبی کرد؟

سهیلامی‌گفت انگار یکی از دوستانش چنین خطی را به‌اسم شرکت همسرش خریده‌است. چون همسرش شرکت عمرانی دارد، هر از چند گاهی یک آگاهی فریبنده می‌دهد مثل «فروش ویلای میله ۲۰۰ متری همراه با باغچه کنار دریا ساحل محمودآباد فقط ۴۰۰ میلیون تومان». به قول سهیلا باید فقط آگهی سفارش بدمه که گول‌زننده باشد و تعداد بیشتری به شماره رنگ بزند تا اطلاعات ویلای تخیلی را ببرسند. هر چه آگهی ملکی بهتر باشد تماس‌ها هم بیشتر خواهد بود. البته به قول سهیلا این فقط بخشی از مهارت این نوع کار کردن است و کلید دوم درآمد بیشتر برعهده خودم است، چون باید قدرت بیانم آنقدر خوب باشد که بتوانم تماس گیرنده را آن‌طرف خط بیشتر نگه دارم. هرچه بتوانم ذهن کنجکاو او را بیشتر تحریک کنم، او بیشتر سؤال می‌پرسد، من بیشتر صحبت می‌کنم. زمان مکالمه بیشتر طول می‌کشد و با هر دقیقه مکالمه بیشتر ۲۰ تومان بیشتر به حسابم افزوده می‌شود.

سهیلا می‌گفت همین فامیلشان ابداع‌کننده این نوع کاسبی بوده چون دیده شوهرش برای خرید این خط ۲۰۰ هزار تومان پول داده اما بلااستفاده افتاده دست به کار شده است، اما هر از چند گاهی آگهی که سفارش می‌دهد را تغییر می‌دهد تا هم از خط پولی استفاده بیشتری کند هم تنوع کاری‌اش را حفظ کند!

نگاه



■ **دکتر منصور بهرامی***

هر جا که قانون خلأ داشته باشد یا فضای جامعه فرصت خطا کردن را بدهد عنصرهای فعلی در کالبد همشهری و هموطن دست به سوءاستفاده می‌زنند. این سوءاستفاده‌کننده‌ها برعکس تصور همه اتفاقاً جزو اقسشار باهوش و فعال جامعه هستند چون خوب می‌دانند نقطه ضعف‌ها و خلل‌های قانونی چیست و دقیقاً از همان راه‌ها برای کسب در آمد استفاده می‌کنند. اینها درست همان رفتاری را می‌کنند که هرکجا انجام می‌دهند. هرکجا از باگ‌های فضای مجازی برای شک استفاده می‌کنند، اینها از باگ‌های قانونی. در سایر کشورهای جهان وقتی می‌بینند یک نفر از خللاً کسب درآمد می‌کند او را دستگیر نمی‌کنند بلکه استخدامش می‌کنند چون در صورت استفاده آنهاست که هر اداره، سازمان،

وزارتخانه یا نهاد قانونی می‌تواند به نقاط ضعفش پی‌ببرد. این عناصر فعال که کسب درآمدشان از این مسیر است می‌توانند بهترین گزینه باشند برای کسانی که به هر کس یادآوری کنند مشکل از کجاست اما در ایران نمی‌توانند بگویند چه

قدرت و قابلیت‌هایی دارند حتی نمی‌توانند از خلل‌های قانونی سخنی بگویند. من به عنوان یک جامعه‌شناس می‌گویم همین کارچاق‌کن‌ها که